

تفکر انتقادی و دین دو عامل مهم در شکل‌گیری هویت و مقابله با بحران‌های روانی و اجتماعی

افسانه جوادزاده شهبهانی^۱

چکیده

هویت‌یافتگی نسل جوان در یک جامعه می‌تواند آن‌ها را در تصمیم‌گیری‌ها و چالش‌های مهم زندگی یاری کند و در کاهش مشکلات روحی و روانی نقش بسزایی داشته باشد. به نظر می‌رسد مفاهیم دینی با پرداختن به پرسش‌های اساسی زندگی در شکل‌گیری این پدیده و جهت‌دادن به ابعاد مختلف آن مؤثر است. با توجه به این که رشد شناختی نوجوان و بهره‌مندی او از مهارت تفکر انتقادی یک عامل بسیار مهم در ارزیابی افکار و باورهای مختلف عرضه شده توسط اطرافیان، رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی است، این سؤال مطرح می‌شود که داشتن این مهارت چگونه می‌تواند به نوجوان در پذیرش باورها و نیز شکل‌گیری هویت دینی کمک کند و آیا صرف بهره‌مندی از تفکر انتقادی برای این امر مهم کافی است؟ در این مقاله با بررسی مفاهیم هویت، هویت دینی و تفکر انتقادی سعی می‌کنیم این موضوع را مورد بررسی قرار دهیم و به کاربرد این مباحث در مشاوره‌ی نوجوانان اشاره‌ای داشته باشیم.

واژه‌های کلیدی: هویت، هویت دینی، تفکر انتقادی، مشاوره و روان‌درمانی.

۱. کارشناس ارشد مشاوره دانشگاه الزهراء (س)

مقدمه

مفهوم هویت در حوزه‌های مختلف (روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و...) مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است. می‌توان گفت هویت، موضوعی میان‌رشته‌ای و نسبتی است که فرد بین عوالم ذهنی خود و واقعیت برقرار می‌کند (فیرحی ۱۳۸۳؛ نوچه فلاح، ۱۳۸۳). از دیدگاه روان‌شناختی، شکل‌گیری هویت، با طرح شدن سؤالات اساسی در مورد معنای زندگی، هدف از زندگی و... در دوران نوجوانی آغاز می‌شود. انسانی که به پاسخ این سؤال‌های اساسی رسیده و هویت شکل یافته داشته باشد، می‌تواند در موقعیت‌ها و ابعاد مختلف زندگی، بسیار آسان‌تر و بهتر تصمیم بگیرد و کم‌تر دچار سردرگمی و ابهام و اغتشاش فکری شود. این در حالی است که نوجوانان و جوانان امروزی با مشکلاتی از جمله نداشتن هدف یا معنایی برای زندگی، مشکل در عرصه‌ی تصمیم‌گیری، مشکل ناامیدی و اضطراب و... مواجه هستند که این مسئله به یک بحران جدی برای متولیان امور اجتماعی مبدل شده است. رحیمی‌نژاد (۱۳۷۹) در پژوهشی که روی دانشجویان سال اول تا چهارم انجام شد، نشان داد که ۵۴ تا ۷۱ درصد آنان دچار بحران‌زدگی هویت بودند که عوامل مختلفی می‌توانند در این پدیده نقش داشته باشند و از آن جمله می‌توان به جهانی شدن و اقتضائات آن، توسعه‌ی سریع تکنولوژی ارتباطی و دسترسی افراد به اطلاعات جدید از تجربیات فرهنگی مختلف، مقوله‌ی تهاجم فرهنگی و... اشاره کرد. حال درصدد تبیین این بحران (به عنوان یک پدیده‌ی روان‌شناختی)، بر اساس مفهوم هویت (عمدتاً با تأکید بر معنایی که در بحث‌های روان‌شناسی از آن یاد می‌شود) و ارائه‌ی راهکاری در این باره هستیم.

در این مقاله، این موضوع مدنظر است که اگر شخصی بر مبنای صحیحی هویتی اصیل و نه عاریتی^۱ برای خود اختیار کند، در هنگام تصمیم‌گیری در عرصه‌های مختلف زندگی، از جمله تحصیل، انتخاب دوست، روابط اجتماعی، کار، ازدواج و... و هنگام مواجهه با عقاید و ارزش‌های مختلف، خواهد توانست بر اساس مبانی و اصولی که شکل‌دهنده‌ی هویت وجودی او هستند تصمیم و موضع بگیرد و با چنین بحران‌های نابودکننده‌ای روبه‌رو نشود.

۱. برای آشنایی بیشتر با بحث هویت اصیل و عاریتی، رک: مصطفی ملکیان، «هویت و اصالت» در مجموعه مقالات هویت و بحران هویت، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۳.

هم‌چنین با این پیش‌فرض که مفاهیم دینی می‌توانند در شکل‌گیری هویت نقش عمده ای ایفا کنند، هویت و به‌خصوص، بعد دینی آن را از دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌دهیم. پس از آن به اختصار به بحث درباره‌ی تفکر انتقادی پرداخته و این نکته را بیان می‌کنیم که در عصر حاضر یکی از مؤثرترین روش‌ها برای دستیابی به هویتی اصیل و تثبیت‌شده، بهره‌گیری از تفکر انتقادی است. از نتایج به‌دست آمده از این بحث می‌توان هم به منظور پیش‌گیری از بروز چنین بحرانی و هم در امر مشاوره و روان‌درمانی برای برطرف کردن بحران‌های روانی نوجوانان و جوانان از آن بهره برد که در انتها به طور مختصر به این موضوع می‌پردازیم.

شکل‌گیری هویت / هویت دینی

«من کیستم؟»، «از کجا آمده‌ام؟»، «سرانجام چه خواهد شد؟»، «زندگی چیست؟» و «چه جایگاهی در آن دارم؟» و... سؤالاتی هستند که بسیاری از افراد در گذار از مراحل مختلف زندگی با آن مواجه می‌شوند و نقطه‌ی اوج طرح چنین سؤالاتی دوران نوجوانی است. با پاسخ‌گویی به همین سؤالات شاکله‌ی هویت فرد شکل می‌گیرد و او می‌تواند برای خود شخصیتی مستقل طراحی کند. در عین حال، این شخصیت مستقل با محیط در تعامل است و با آن نوعی پیوستگی دارد.

بسیاری از عناصر ضروری شناختی، روان‌شناختی و انتظارات اجتماعی برای شکل‌گیری هویت، برای اولین بار، در دوران نوجوانی فراهم می‌شوند. البته فرآیند هویت‌سازی ایستا و ثابت نیست، بلکه شکل‌گیری اولیه‌ی هویت در نوجوانی، تنها، آغاز پیکربندی هویت است. حل موفقیت‌آمیز هویت در نوجوانی باعث می‌شود که فرد، آن‌چنان پذیرای تجربه‌های جدید شود که بتواند در دوره‌های بعدی، برهم‌خوردن تعادل را در اثر وقوع حوادث روانی - اجتماعی مختلف، تحمل کرده، مجدداً به حالت تعادل بازگردد و در سراسر دوره‌ی بزرگسالی به این چرخه ادامه دهد (قسامی، ۱۳۸۳).

با توجه به اهمیت اساسی دوران نوجوانی در فرآیند هویت‌یابی، این مقطع سنی مورد توجه بسیاری از روان‌شناسان قرار گرفته است. اکثر روان‌شناسان، این مقطع زمانی را به سه دوره تقسیم می‌کنند (اکبرزاده، ۱۳۷۶):

۱. دوره‌ی نخستین نوجوانی^۱ (۱۲ تا ۱۵ سالگی)؛ این دوره، شامل مرحله‌ی قبل از بلوغ جنسی و نیز آغاز بلوغ جنسی است که تغییرات عمده‌ای را در نوجوان به وجود نمی‌آورد. در این دوره، نوجوان تازه بالغ هم‌چنان به پیروی از الگوهای که قبلاً وجود داشته‌اند، ادامه می‌دهد.

۲. دوره‌ی میانی نوجوانی^۲ (۱۵ تا ۱۸ سالگی)؛ از خصوصیات این دوره، طغیان در مقابل فرمان‌های والدین و هم‌سویی با ضوابط و ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های گروه هم‌سالان است. سوالات و شک و تردیدهای نوجوان نسبت به عقاید و افعال دیگران، به صورت جدی‌تری، در این دوره مطرح می‌شود.

۳. دوره‌ی آخر نوجوانی^۳ (۱۸ تا ۲۲ سالگی)؛ در این مرحله نوجوان با مسائل زیادی از قبیل آینده‌ی شغلی، رشته‌ی تحصیلی، انتخاب همسر و مسائل دینی و اخلاقی، از قبیل احتیاج به فلسفه‌ی زندگی و تفکر در مورد زندگی پس از مرگ و... مواجه می‌شود. در این دوره فرد با جدیت تمام به هویت خود می‌پردازد (مارسیا، ۱۹۹۳) و سعی می‌کند مسیر زندگی خود را در هر کدام از این ابعاد مشخص کند.

شکل‌گیری هویت پدیده‌ای اساسی در رشد شخصیت انسان است. در این تحویل، ترکیبی از مهارت‌ها، باورها و همانندسازی‌های کودکی به نوعی تمامیت یگانه و همسان تبدیل می‌شود که هم احساس پیوستگی با گذشته و هم جهت‌گیری به سمت آینده را در فرد به وجود می‌آورد (همان، ص ۵).

هویت فرد در زمینه‌ها و ابعاد مختلفی از زندگی اش شکل می‌گیرد. از این ابعاد می‌توان بعد شغلی، جنسیتی، دینی و... را نام برد؛ برای مثال، هویت جنسیتی یک فرد، نشان می‌دهد که او تا چه اندازه با نقش‌های جنسیتی خاص خود آشناست و آن‌ها را در زندگی عملی به کار می‌برد. آنچه در این مقاله مورد نظر نویسنده بوده، این است که با توجه به مفاهیم و آموزه‌های دینی، می‌توان رویکرد فرد به دین را جهت‌دهنده‌ی ابعاد دیگر هویت او دانست. از جمله مسائل اساسی شکل‌دهنده‌ی هویت انسان، داشتن تعریفی از خود، معنای زندگی، هدف زندگی و... است و با نگاهی اجمالی به معارف دینی، می‌بینیم که یکی از کارکردهای اصلی دین در زندگی این است که با دادن جهان‌بینی الهی، معنا و هدف نهایی زندگی را برای انسان تبیین می‌کند و مقصد حرکت او

1 . early adolescence

2 . middle adolescence

3 . late adolescence

را نشان می‌دهد و در نتیجه، دیگر ابعاد هویتی وی (هویت شغلی، جنسیتی و ...) به عنوان واسطه‌های دست‌یابی به آن هدف و در راستای آن معنا و غایت نهایی جهت می‌گیرد. گلزاری (۱۳۸۰) به نقل از میسیاک در مورد ارزش دین چنین اظهار می‌دارد: «دین، انسان را به فلسفه‌ی حیات مسلح می‌کند و به عقل وی روشنگری لازم را می‌بخشد. دین برای فرد نقشی ایفا می‌کند که قطب‌نما برای یک کشتی؛ یعنی در دریای زندگی، جهت و راهنمایی در اختیار او قرار می‌دهد. دین بر اراده‌ی انسان تأکید و آن را تقویت می‌نماید و به فرد کمک می‌کند تا به فرمان عقل گردن نهد و در عین حال نیازهای اساسی روح، به ویژه نیاز به عشق و جاودانگی را نیز تحقق می‌بخشد».

وقتی فرد جهان‌بینی الهی پیدا می‌کند و مبدأ و مقصد خود را می‌داند و پی می‌برد که برای چه آفریده شده است و غایت آفرینش او چیست، می‌تواند در مورد سایر مسائل زندگی بهتر تصمیم بگیرد. بنابر آنچه ذکر شد، به نظر می‌رسد هویت دینی در مرتبه‌ای بالاتر از سایر ابعاد هویت قرار دارد و می‌تواند در شکل‌گیری سایر ابعاد هویتی فرد، نقش اساسی ایفا کند. دین اسلام با توجه به این که به ابعاد اجتماعی انسان نیز می‌پردازد، می‌تواند در شکل‌گیری هویت بسیار مؤثر باشد. نظریه‌پردازان به بعد دینی هویت نیز توجه داشته‌اند که در این جا ضمن معرفی مختصر رویکردهای موجود به بحث هویت، دیدگاه بعضی از آنان درباره‌ی هویت دینی را نیز بررسی می‌کنیم.

رویکردهای موجود در بحث هویت

از ابتدای طرح بحث هویت تاکنون می‌توان پنج رویکرد را در این موضوع تشخیص داد. کروگر^۱ (۲۰۰۰، ص ۱۵)، این پنج رویکرد را چنین مشخص کرده است:

رویکرد تاریخی،^۲ رویکرد مرحله‌ای - ساختاری،^۳ رویکرد فرهنگی - اجتماعی،^۴ رویکرد داستانی،^۵ رویکرد روانی - اجتماعی.^۶

۱. رویکرد تاریخی: این رویکرد بر تغییر شرایط تاریخی که بر شکل‌گیری هویت مؤثر است، تمرکز دارد؛ برای مثال، تغییر و تحولات جوامع غربی طی دهه‌های گذشته باعث شد که نوع اشتغال و نگرش افراد به بسیاری از مسائل تغییر کند. پیشرفت صنعت

1 . James Kroger

2 . identity in historical terms

3 . structural stage approach

4 . socio cultural approach

5 . narrative approach

6 . psychosocial approach

و روند صعودی رشد علوم تجربی و تکنولوژی و پدیده‌هایی مثل انفجار اطلاعات و گسترش شبکه‌های اینترنتی، همگی به نوعی تعارض‌ها و تغییراتی در روند شکل‌گیری هویت ایجاد کرده است (کروگر، ۲۰۰۰). مسلم است که کشورهای دیگر، از جمله کشورهای جهان سوم هم، علاوه بر این که تغییر و تحولات خاص خود را دارند، از گسترش تکنولوژی در کشورهای توسعه‌یافته نیز تأثیر می‌پذیرند. در این دیدگاه به نقش ساختارهای اجتماعی در شکل‌دهی هویت اهمیت بسیاری داده می‌شود (همان). این دیدگاه به دلیل نادیده‌گرفتن و یا کم‌اهمیت دانستن تفاوت‌های فردی در فرآیند هویت‌یابی، مورد انتقاد قرار گرفته است.

۲. رویکرد مرحله‌ای - ساختاری: این رویکرد بر تغییر ساختارهای درونی رشد خود،^۱ که به تجربه‌های زندگی فرد معنا می‌دهد، تمرکز دارد. در این دیدگاه، ساختار درونی روان‌شناختی فرد، یک الگوی ترتیبی و قابل پیش‌بینی از رشد را در طول زمان هدف قرار می‌دهد. تغییری که از کودکی تا بزرگسالی در انسان ایجاد می‌شود، صرفاً افزوده شدن اطلاعات جدید بر آگاهی‌های قبلی نیست، بلکه ساختارهای معنابخشی او به پدیده‌های مختلف تفاوت می‌کند؛ به عبارت دیگر، فهم و تفسیر تجربه‌های زندگی در طول زمان برای او متغیر است. از جمله افراد صاحب‌نظر در این زمینه، جین لوینجر^۲ (۱۹۹۶)، رابرت کگان^۳ (۱۹۹۴)، رابرت سلمن^۴ (۱۹۸۰)، شارون پارکس^۵ (۱۹۸۶) و جیمز فولر^۶ (۱۹۸۱) هستند. (همان).

انتقادی که بر این رویکرد وارد است، کم‌رنگ دانستن تأثیر گروه بر فرآیند رشد هویت است.

۳. رویکرد فرهنگی - اجتماعی به هویت: در این رویکرد بر نقش جامعه در فراهم کردن شرایط و متغیرهای لازم برای شکل‌گیری هویت تأکید می‌شود. افرادی نظیر کوته^۷ (۱۹۹۶) و گرگن^۸ (۱۹۹۱) هویت را نتیجه‌ی امکانات و محدودیت‌های فرهنگی می‌دانند. مید^۹ نیز یکی از صاحب‌نظرانی است که عقیده دارد افراد، خود را با توجه به چگونگی بازخوردهای دیگران، تعریف و توصیف می‌کنند. بنابراین نظر کوته، بسیاری از جامعه‌شناسان بر این عقیده‌اند که هویت بدون جامعه وجود ندارد (کروگر، ۲۰۰۰).

1 . ego

2 . Jane Lovinger

3 . Robert Kegan

4 . Robert selman

5 . Sharon Parks

6 . James Fowler

7 . Cote

8 . Gergen

9 . Mead

انتقاد وارد بر این رویکرد، عدم توجه کافی به امور درونی و شخصی است.

۴. رویکرد داستانی^۱ به هویت: دوران و محسنی (۱۳۸۲) دو رویکرد نظری مدرن و پسامدرن را در مفهوم سازی و نظریه پردازی هویت معرفی کرده اند:

۱. رویکرد مدرن که هویت را با عوامل طبیعی، روانی یا اجتماعی تعریف می کند و شامل نظریه هایی در دو حوزه ی جامعه شناسی و روان شناسی است.

۲. رویکرد پسامدرن، شکل گیری و تعریف هویت را به دور از دخالت عوامل طبیعی، روانی یا اجتماعی می داند و عمدتاً متأثر از ادبیات، زبان شناسی و معنا شناسی است. این رویکرد با عنوان «نظریه ی گفتمانی» شناخته می شود. سرمنشأ رویکرد پسامدرن، تحقیق در داستان (روایت) است. داستان، ویژگی امروزی نیش را از سنت های دیرین قصه گوئی، تاریخ شفاهی، مرور خاطرات شخصی و طیفی از گونه های ادبی (شامل نوشته های تاریخی، داستان و بررسی های علمی تغییر در مقاطع زمانی) اخذ می کند (دوران، ۱۳۸۳، ص ۶۵).

در رویکرد داستانی، به گفتار و زبان و آنچه فرد از داستان زندگی خود می گوید، اهمیت داده می شود و با توجه به روند شکل گیری داستان، چگونگی ایجاد معنا و مفهوم از پدیده ها بررسی می شود. از نظر آدامز^۲ (۱۹۹۸) داستان هایی که ما از زندگی خود می گوئیم، اساس هویت ما را می سازند و داستان را همان گونه می نویسیم که زندگی می کنیم (همان، ص ۲۲).

در این دیدگاه، هویت، فهم زندگی به صورت یک کل است. وقتی فرد داستان زندگی خود را می گوید، با توجه به ارتباط و وحدتی که بین بخش های مختلف آن دیده می شود، می توان دریافت که تا چه حد به یک هویت منسجم دست یافته است.

نکته ی مهم در این توصیف، وجود پیوستگی و تداوم در زمان است. در این رویکرد نه تنها بر گذشته که به آینده نیز پرداخته می شود. سؤال اساسی «من کیستم؟» تنها مربوط به گذشته نیست؛ لذا از فرد خواسته می شود تا طرح زندگی خود در آینده را نیز بیان کند (پاول ورمین^۳، ون درون^۴، ۲۰۰۱).

در رویکرد داستانی به هویت، هویت دینی نیز مورد بررسی قرار می گیرد. از دیدگاه

1 . narrative

عده ای از متخصصین واژه ی روایت را به جای کلمه ی داستان آورده اند (دوران، ۱۳۸۳).

2 . Mc Adams

3 . Vermeen

4 . Van Der Ven

داستانی، کسی که هویت دینی دارد، داستان زندگی خود را که شامل تفکر، فعالیت‌ها و تجربه‌هایش در موارد گوناگون است، از نظرگاه ماورای مادی تعریف می‌کند. وقتی که شخص، داستان زندگی خود را بیان می‌کند، اگر از واقعیت‌های ماورای مادی برای ایجاد پیوستگی در داستان استفاده کند، می‌توان گفت هویت دینی داستانی دارد. از نظر ریکور^۱، شکل‌گیری هویت، یک فرآیند هرمنوتیک^۲ است. به این ترتیب که داستان زندگی فرد با کمک داستان‌های متداول در فرهنگ او تفسیر می‌شود. در شکل‌گیری هویت دینی نیز، داستان‌های دینی متداول، تأثیرگذار هستند. فرد داستان‌های دینی را در زندگی‌نامه‌ی شخصی دینی خود وارد می‌کند و در نظر می‌گیرد که داستان‌ها و آداب و رسوم دینی در زمینه‌ی کنونی زندگی‌اش چه معنایی دارد (همان).

قابلیت دین برای ایجاد فلسفه‌ی واحد در زندگی، موضوع اساسی کتاب فرد و دین او از آلپورت است که از کتاب‌های اصلی روان‌شناسی دین است. از نظر او، دین و احساس دینی می‌تواند نوعی یکپارچگی در فرد به وجود آورد. احساس دینی قسمتی از شخصیت فرد را می‌سازد که می‌تواند هسته‌ی زندگی را به سمت یک بی‌نهایت هدایت کند (ایمانز، ۱۹۹۹، ص ۱۱۸).

این یک‌نواختی و هماهنگی در ابعاد شخصیت انسان را که در مفهوم هویت از رویکرد داستانی - و هم‌چنین در نظریه‌ی اریکسون که در قسمت‌های بعد به آن می‌پردازیم - وجود دارد، می‌توان در متون اسلامی با عنوان «وجود تعادل در ابعاد مختلف انسانی» مشاهده کرد. استاد شهید مطهری در کتاب انسان کامل خود اشاره می‌کند که کمال انسان در تعادل و توازن اوست. انسان زمانی به سمت کمال حرکت می‌کند که تنها به سوی یک استعداد خاص گرایش پیدا نکند و استعدادهای دیگرش را مهمل و معطل نگذارد؛ یعنی رشد همه‌ی استعدادهای آدمی هماهنگ باشد. از این نظر انسان کمال یافته کسی است که تمام استعدادهایش به طور هماهنگ، رشد کرده باشند (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۴۱). انسان‌هایی که هنوز به آن مرتبه نرسیده‌اند نیز، لازم است در پرورش استعدادهای خود، هماهنگی و تعادل را رعایت کنند تا در ابعاد مختلف شخصیت آنها انسجام و هم‌نوایی ایجاد شود.

۵. رویکرد روانی - اجتماعی به هویت: در این رویکرد تلاش می‌شود بین نقش

جامعه و تغییر و تحول‌های درون‌روانی فرد، وحدت ایجاد شود. به بیان دیگر، اگر رویکرد اجتماعی - فرهنگی را در یک طرف طیف قرار دهیم و رویکرد ساختاری را در طرف دیگر آن، می‌توان گفت که رویکرد روانی - اجتماعی در میانه‌ی آن دو قرار می‌گیرد؛ چرا که هم به عوامل درونی فرد می‌پردازد و هم برای عوامل اجتماعی ارزش قایل است.

در این دیدگاه، جامعه در گذار انسان از مرحله‌ی نوجوانی به بزرگ‌سالی و پیری، نقش‌های متفاوتی را برای او ایجاد می‌کند. علاوه بر آن، جنبه‌های زیست‌شناختی فردی، دفاع‌های روان‌شناختی و فرآیندهای شناختی نیز در این تحول به بلوغ می‌رسند، به طوری که احساس فرد در مورد هویت خود، به نوعی بازسازی می‌شود. در عین حال، از نظر اریکسون، لازم است احساس ثبات در خود در طول زمان نیز وجود داشته باشد که این امر برای رشد بهتر هویت، ضروری است.

تعداد زیادی از نظریه‌پردازان هویت، رویکرد روانی - اجتماعی دارند و پژوهش‌های زیادی هم با توجه به این دیدگاه انجام شده است. اریکسون، ماریسا، برزونسکی و سایر نظریه‌پردازان نئواریکسونی، در این گروه قرار می‌گیرند. اریکسون و ماریسا بعد دینی هویت را نیز در بررسی‌های خود مورد توجه قرار داده‌اند. در قسمت بعد، به بعضی از این نظریه‌ها اشاره‌ی مختصری می‌شود.

دیدگاه اریکسون درباره‌ی هویت

اریکسون از ابتدا در مکتب روان‌کاوی فروید تربیت شد (کروگر ۲۰۰۰). او اصطلاح «هویت من» را برای توصیف مسائل روانی بعضی از نظامیان بازگشته از جنگ جهانی دوم به کار برد (همان، ص ۸). اریکسون مشاهده کرد که این سربازان نمی‌توانند از عهده‌ی تغییر نقش خود از سرباز به شهروند برآیند و نیز در انطباق با مسئولیت‌ها و وظایف جدید خود در جامعه ناتوان‌اند. آنچه توجه اریکسون را جلب کرد، فقدان مفهوم هویت در این افراد بود. آنها می‌دانستند چه کسی هستند و یک هویت شخصی داشتند، اما این هویت از نظر ذهنی سست بود و نوعی آشفتگی اساسی در چیزی که بعدها آن را «هویت من» نامید، وجود داشت (آقاجانی، ۱۳۸۱).

از نظر اریکسون، هویت یک‌سازه‌ی روانی - اجتماعی و شامل طرز فکر، عقاید فرد

و نحوه‌ی ارتباط او با دیگران است. او شناخت فرد از خود در ابعادی مانند شغل، جنسیت، ایدئولوژی دینی و نظریات سیاسی را در شکل‌گیری مفهوم «من چه کسی هستم؟» مؤثر می‌دانست. اریکسون هم ابعاد درونی و هم ابعاد اجتماعی را در بحث هویت مد نظر قرار داد و به این ترتیب، کوشید حصار بین روان‌شناسی و جامعه‌شناسی را بردارد (شوآرتز، ۲۰۰۱).

از نظر اریکسون، اشتغال و ایدئولوژی دو عامل مؤثر در شکل‌گیری هویت نوجوان هستند. با توجه به چگونگی اشتغال و ایدئولوژی در فرد، می‌توان پی برد که آیا فرد هویت شکل‌گرفته و مستحکمی دارد یا نه؛ و این همان نمود رفتاری هویت است. جوان ممکن است برای مواجه شدن با آینده به چیزی که شاو^۱ آن را «دین» نامید و نیز به فهم روشنی از زندگی در پرتو یک تئوری معقول نیاز داشته باشد. اریکسون چنین موضوعی را چیزی بین تئوری و دین، یعنی «ایدئولوژی» نامید (اریکسون، ۱۹۶۳). عنصری که در این حوزه‌ها بیش از همه توجه او را به خود جلب کرد، عنصر تعهد^۲ بود. کسی که هویت شکل‌یافته‌ای داشته باشد، به اعمال و باورهایش در حوزه‌های مختلف، از جمله اشتغال و ایدئولوژی، تعهد دارد. تعهد زمانی به وجود می‌آید که فرد موضوعی را بپذیرد و در زندگی عملی خود آن را به کار برد.

علی‌رغم چندبعدی بودن نظریه‌ی هویت اریکسون، این انتقاد بر نظریه‌ی او وارد شد که مفاهیم موجود در این نظریه عملیاتی نیستند. بر این اساس، پس از اریکسون، افرادی نظیر جیمز مارسیا کوشیدند که تئوری او را تا حدی، به صورت عملیاتی بسط و گسترش دهند.

دیدگاه مارسیا درباره‌ی هویت

مارسیا هویت را از سه جنبه‌ی ساختاری^۳، پدیده‌شناختی^۴ و رفتاری^۵ مورد توجه قرار داد. از نظر او جنبه‌ی ساختاری، هویت را یک مرحله از رشد «خود» در نظر می‌گیرد و تأثیری را که هویت در توازن فرآیندهای روان‌پویایی دارد، مورد توجه قرار می‌دهد (مارسیا، ۱۹۹۳). جنبه‌ی پدیده‌شناختی، به تجربه‌ی شخصی از داشتن یا نداشتن

1 . Shaw

2 . commitment

3 . structural

4 . phenomenological

5 . behavioral

معنایی از هویت اشاره می‌کند (همان). جنبه‌ی رفتاری هویت، به نشانه‌های هویت که در رفتار انسان بروز می‌کند، اشاره دارد. از آن‌جا که در ارزیابی و پژوهش‌های تجربی لازم است رفتارهای قابل مشاهده را در نظر گرفت این نکته برای مارسیا اهمیت یافت که هویت چگونه خود را در قالب رفتار به نمایش درمی‌آورد (همان).

او با ادامه‌ی تحقیقات اریکسون به این نتیجه دست یافت که در کنار عنصر تعهد، عنصر اکتشاف^۱ نیز در شکل‌گیری هویت نقش اساسی ایفا می‌کند. اکتشاف، مرحله‌ی قبل از رسیدن فرد به تعهد نسبت به یک باور یا عمل است. در این مرحله سؤال‌ها و ابهام‌هایی برای فرد پیش می‌آید که برای پاسخ به آنها به کسب آگاهی می‌پردازد. فرد با توجه به این که تا چه اندازه پاسخ‌هایی که برای سؤالات خود می‌یابد، او را قانع می‌کند، نسبت به آن موضوع متعهد می‌شود. اکتشاف در نگاه مارسیا می‌تواند نوعی فرآیند حل مسأله باشد که بر به دست آوردن آگاهی در مورد خود فرد یا محیط او تأکید دارد و این آگاهی‌ها می‌تواند تصمیم‌گیری در انتخاب‌های مهم زندگی را تسهیل کند (شوارتز، ۲۰۰۱). البته، این مراحل (اکتشاف و تعهد) در همه‌ی افراد به‌طور مشابهی طی نمی‌شود. مارسیا با توجه به همین مطلب، میزان دست‌یابی فرد به هویت را در وضعیت‌های چهارگانه‌ای تقسیم کرد (همان). هم‌چنین، او با بهره‌گیری از نتایج مصاحبه‌های خود، حوزه‌های مربوط به هویت را به حوزه‌های اصلی و حوزه‌های مکمل تقسیم کرد (مارسیا، ۱۹۹۳). حوزه‌های اصلی، شامل انتخاب شغل،^۲ باورهای دینی،^۳ بینش سیاسی^۴ و نگرش‌های جنسیتی،^۵ و حوزه‌های مکمل شامل علاقه‌مندی‌ها و سرگرمی‌های فرعی،^۶ ارتباط با دوستان،^۷ نقش همسری،^۸ نقش والدینی^۹ و... می‌شود (همان، ص ۱۵۷). در هر کدام از حوزه‌های مشخص شده، می‌توان با توجه به میزان اکتشاف و تعهد فرد، وضعیت هویت او را به صورت تقریبی مشخص کرد. در این‌جا با توجه به پیش‌فرض نویسنده مبنی بر جهت‌دهی هویت دینی به سایر ابعاد هویت، وضعیت‌های چهارگانه‌ی هویت دینی را بررسی می‌کنیم.

1 . exploration

2 . vocational choice

3 . religious beliefs

4 . political ideology

5 . gender - role attitudes

6 . avocational interests

7 . relationships with friends

8 . role of spouse

9 . role of parent

۱. هویت دینی دست‌یافته (موفق):^۱ در این وضعیت که از نظر رشدی، پیشرفته‌ترین وضعیت هویت است، مراحل اکتشاف و تعهد هر دو طی شده‌اند. افرادی که در این وضعیت به سر می‌برند، در مسائل زندگی، انتخاب‌های متعددی را در نظر گرفته، با توجه به شرایط خود، تصمیم‌گیری می‌کنند. این افراد در زمینه‌ی جهان‌بینی، عقیده‌های گذشته‌ی خود را ارزیابی می‌کنند و به راه‌حلی می‌رسند که آنها را برای انجام فعالیت آماده می‌کند، متفکر و درون‌نگر هستند، در شرایط سخت و دشوار، عملکرد شناختی بسیار خوبی دارند، خلاق‌ترند و به عقاید دیگران برای تصمیم‌گیری‌های خود وابستگی کمتری نشان می‌دهند و در نهایت از راهبردهای تصمیم‌گیری منطقی‌تری استفاده می‌کنند (کروگر، ۱۹۹۶).^a بیشتر کسانی که هویت دینی دست‌یافته دارند، لاقلاً یک نظام باوری متفاوت با نظام باوری خود را مورد بررسی قرار داده‌اند و به طور معناداری از نظام باوری دوران کودکی خود متمایز شده‌اند. به این معنا که آنها صرفاً آنچه را در کودکی پذیرفته بودند، ادامه نداده، بلکه خود شخصاً آن را مورد بازبینی و بررسی قرار داده‌اند.

۲. هویت دینی تعلیق‌یافته (دیررس)^۲: در این وضعیت، افراد در مرحله‌ی اکتشاف به سر می‌برند، ولی هنوز به تعهد کافی در مسائل مربوط به هویت دست نیافته‌اند. این گونه افراد اغلب با این ویژگی که، «با خودشان دل‌مشغولی دارند»، توصیف می‌شوند. بعضی در تلاش برای دست‌یابی به هویت، مهیج و مضطرب‌اند، در حالی که برخی دیگر کاملاً متفکرند و از عقاید دیگران به آسانی تبعیت نمی‌کنند (قسامی، ۱۳۸۳، ص ۴۴).
افراد دیررس، از نظر پیچیدگی شناختی از سطح بالاتری نسبت به افراد با وضعیت زودرس و سردرگم برخوردارند. آنها بیش از دیگر وضعیت‌ها، شکاک و مایل به کسب تجربه‌های جدید هستند. هدف این افراد، ایجاد فضای بازتر برای جست‌وجوی کامل‌تر و بررسی واقعیت‌های عینی موجود است. به همین دلیل آنها به طور موقت از تعهد اجتناب می‌کنند تا به جست‌وجوی بیشتر بپردازند؛ بنابراین، دیررسی یا تعلیق در هویت، یک فرآیند فعال با هدف آمادگی برای ایجاد تعهد است (اسپرینت هال و اوجا، ۱۹۹۴).

1 . religious identity achievement

2 . religious identity moratorium

در بعد دینی، هم‌نوایی فرد با دیگران کاهش پیدا می‌کند و به جایی می‌رسد که خود را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و از خود می‌پرسد که چه کسی است و به چه چیزی باور دارد. در این حالت فرد پیش از آن‌که به سیستم باور خاصی تعهد پیدا کند، ممکن است باورهای متفاوتی را بررسی نماید. اگر چه این حرکت برای اطرافیان و خانواده می‌تواند نگران‌کننده باشد، ولی برای درونی کردن ایمان و رسیدن به هویت یگانه لازم است (گریفیث و دیگران، ۲۰۰۱).

۳. هویت دینی زودرس (کلیشه‌ای)^۱: در این وضعیت، فرد بدون گذراندن مرحله‌ی اکتشاف، نسبت به بعضی مسائل مربوط به هویت تعهد دارد. او بیشتر پیرو نظر دیگران است و عقیده‌ای را که آن‌ها در زمینه‌ی شغل، مذهب، سیاست و غیره به او ارائه می‌کنند می‌پذیرد. چنین شخصی از مسئولیت‌هایی که با آزادی فردی همراه باشد، وحشت دارد (اسپرینت هال و اوجا، ۱۹۹۴). افراد این گروه تمایلی به کسب تجربه‌های جدید ندارند و تعهدهای زندگی خود را کم‌تر مورد سؤال قرار می‌دهند. شیوه‌ی تفکر در این افراد غالباً به‌گونه‌ای است که باورهای پیشین خود و یا باورهای اطرافیان را بدون چون و چرا می‌پذیرند (مارسیا، ۱۹۹۳).

۴. هویت دینی مغشوش (سردرگم)^۲: در این وضعیت، فرد مرحله‌ی اکتشاف را نگذرانده است و در رفتار و افکار او به میزان کافی تعهد به چشم نمی‌خورد؛ تعهد این گروه به دیگران یا نسبت به اصول و باورها، اندک است؛ به نظر می‌رسد که صاحب اندیشه نیستند؛ نقش‌های اجتماعی را پیوسته مورد آزمایش قرار می‌دهند؛ سریع تصمیم می‌گیرند و به راحتی در سیطره‌ی هر نقشی در می‌آیند. این‌ها افرادی بی‌هدف و سرگردان به نظر می‌رسند و از هر نوع آگاهی یافتن اجتناب دارند و سعی می‌کنند تصمیم‌گیری‌های خود را به تأخیر بیندازند (قسامی، ۱۳۸۳). چنین افرادی در مورد ایدئولوژی (که از نظر اریکسون شامل دین و بینش سیاسی است) تفکر کمی دارند و پرداختن به مسائل مرتبط با فلسفه‌ی زندگی را نوعی اتلاف وقت می‌دانند. البته تذکر این نکته در این بخش شایسته است که وضعیت هویت دینی ما پویا و

غیرخطی است. افرادی که محکم‌ترین تعهد را دارند نیز، ممکن است دوره‌هایی از پرسش، تردید و اکتشاف را تجربه کنند و یا آن‌ها که تعهدهای نابالغ^۱ دارند، یعنی بدون اکتشاف و پرسش جدی، به یک‌سری مسائل و باورها پایبند شده‌اند، ممکن است در سختی‌ها و کشمکش‌های زندگی دچار چالش فکری شوند و به وضعیت معشوش یا تعلیق‌یافته بازگردند (گریفیث و دیگران، ۲۰۰۱).

البته، تعدادی از نظریه‌پردازان، انتقادهایی را به بحث مارسیا وارد کرده‌اند که به نظریه‌پردازان نئواریکسونی معروف‌اند. نویسندگانی از جمله کوته، لوین^۲ (۱۹۸۸) و وان هوف^۳ بر این عقیده‌اند که الگوی وضعیت هویت، مفهوم مورد نظر اریکسون از هویت شخصی را به طور کامل منعکس نمی‌کند. از نظر این افراد، اعتبار بین‌فرهنگی مدل مارسیا و نیز شیوه‌ی استفاده‌ی او از طبقه‌بندی مجزا برای وضعیت هویت، مورد انتقاد و تردید است. آرکر^۴ (۱۹۹۲) نیز جمع‌بندی محتوای مصاحبه‌ی یک‌ساعته تحت عنوان «یک وضعیت هویت» را موجب کاستن از عمق و غنای مفاهیم موجود در آن مصاحبه می‌داند. به این ترتیب، از سال ۱۹۸۷ تا کنون، الگوهای متعددی در هویت ایجاد شده، که به نظریات نئواریکسونی مشهورند. الگوهای نئواریکسونی را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد (شوارتز، ۲۰۰۱). تئوری‌های تکمیل‌کننده‌ی تئوری وضعیت مارسیا که نظریه‌پردازانی هم‌چون برزونسکی (۱۹۸۹)، گروتونت (۱۹۸۷) و واترمن (۱۹۹۰) آن را پی گرفتند و تئوری‌هایی بسط‌دهنده که افرادی هم‌چون کرتینز (۱۹۹۹)، آدامز (۱۹۹۶) و کوته (۱۹۹۷) آن را پی‌گیری کردند و در این‌جا به دلیل رعایت اختصار، از توضیح تفصیلی درباره‌ی این دو دسته از نظریات اجتناب می‌کنیم.

هم‌چنین، این سؤال مطرح می‌شود که چگونه می‌توان فرآیند هویت‌یابی را برای رسیدن به یک هویت موفق طی کرد، به طوری که این هویت‌یافتگی بتواند در عرصه‌ی تصمیم و موضع‌گیری به شخص کمک کند و او را از تشویش و اضطراب و به طور کلی از بحران روانی برهاند. یکی از راه‌های پیشنهاد شده در این زمینه، توجه به رشدشناختی و چندبعدی بودن مقوله‌ی تفکر و به‌خصوص عنایت به مهارت تفکر انتقادی است. با توجه به این‌که بنا بر اطلاعات موجود، کرتینز تنها فردی است که در میان نظریه‌پردازان

1 . premature

2 . Leven

3 . Van Hoof

4 . Archer

هویت به موضوع تفکر انتقادی در شکل‌گیری هویت پرداخته و از نظریه‌پردازان نئواریکسونی هم محسوب می‌شود (که به آن اشاره شد)، به آرای این نظریه‌پرداز در زمینه‌ی هویت اشاره‌ای خواهیم داشت.

دیدگاه کرتینز درباره‌ی هویت

کرتینز، توجه فلسفی به انسان را در مطالعات روان‌شناسی وارد کرد و هویت را از دیدگاه رشدی - اخلاقی^۱ و وجودگرا،^۲ مفهوم‌سازی نمود. او بر انتخاب،^۳ کنترل خود،^۴ مسئولیت‌پذیری^۵ و یگانگی و ویژگی^۶ تأکید داشت. نظر کرتینز، جامعه فرصت‌هایی را برای رشد شناختی و قابلیت‌های روانی - اجتماعی افراد فراهم می‌کند و در عوض، افراد یک جامعه هم، مسئول ارتقای رشد و تحول آن هستند. کرتینز، فرد را مسئول انتخاب‌های خود و نتایج آنها و ایجادکننده‌ی امکان رشد خویش می‌داند. انتخاب‌های زندگی نیاز به استفاده از مهارت‌های حل مسئله دارد که از ادبیات تفکر انتقادی گرفته شده است. این مهارت‌ها شامل خلاقیت، تعلیق قضاوت^۷ (قضاوت نکردن) و ارزیابی انتقادی می‌شود (شوارتز، ۲۰۰۱).

خلاقیت، توانایی فرد برای در نظر گرفتن تمام راه‌حل‌های ممکن برای یک انتخاب است. تشخیص این که کدام انتخاب‌ها را فرد برای خود مناسب نمی‌داند، یک مؤلفه‌ی مهم در فرآیند تفکر انتقادی است. تعلیق قضاوت (قضاوت نکردن)، به این معناست که فرد بدون سوگیری بتواند نقاط ضعف و قوت هر انتخاب را بررسی کند. در ارزیابی انتقادی، فرد در رد و تأیید هر انتخاب بحث می‌کند و آن موردی را برمی‌گزیند که بیشترین بحث‌ها آن را تأیید کرده‌اند. به این ترتیب، او مانند اریکسون هویت را ناشی از هر دو عامل خود^۸ و جامعه می‌داند؛ هم‌چنین بین ساختار شخصیت فرد و سازمان‌های اجتماعی، ارتباط متقابل قایل است، به طوری که هر کدام می‌تواند موجب رشد دیگری شود. کرتینز بر رشد مهارت‌ها و مسئولیت‌پذیری اجتماعی تأکید دارد که این دو مفهوم

1 . Moral - developmental

2 . existentialist

3 . choice

4 . self - control

5 . responsibility

6 . integrity of character

یگانگی ویژگی، فرض داشتن کنترل بر انتخاب فرد و نتایج حاصل از آن است.

7 . suspension of judgement

8 . self

می‌توانند در گروه به‌خوبی ارتقا پیدا کنند. به این دلیل او برای دانشجویان و دانش‌آموزان، گروه‌های بحث انتقادی تشکیل داد و نشان داد که بسیاری از افراد شرکت‌کننده در این گروه‌ها، از بهتر شدن کیفیت زندگی خود اظهار رضایت کردند (همان).

می‌توان گفت که بیشترین سهم کرتینز در ادبیات هویت، معرفی مجموعه‌ای از قابلیت‌هایی است که می‌تواند کیفیت رشد هویت را بهتر کند. تأکید او بر لزوم شرکت افراد در اجتماع، برای شکل‌گیری ساختار منسجم هویت، یکی از مشکلات قرن ۲۰ و ۲۱ را برجسته‌تر می‌کند و آن، شرکت نکردن جوانان در ساختارها و سازمان‌های اجتماعی است. کرتینز با تکیه بر مسئولیت‌پذیری اجتماعی و این که فرد مسئول انتخاب‌های خود است، هویت اجتماعی را هم‌تراز هویت فردی می‌داند و به تئوری‌های نئواریکسونی هویت کمک می‌کند تا بتوانند نسبت به تئوری وضعیت هویت مارسیا، از ابعاد بیشتری به این قضیه بپردازند (همان).

تفکر انتقادی

از نظر پیازه، در مرحله‌ی عملیات صوری، که معمولاً از یازده‌سالگی شروع می‌شود، توانایی‌هایی مهم در تفکر نوجوانان پیدا می‌شود که اساسی‌ترین این توانایی‌ها، تأکید بر تفکر مبتنی بر احتمالات، به جای واقع‌هاست؛ به این معنا که یک نوجوان قادر است برای یک مسئله تمام روابط و احتمالات ممکن را در میان مجموعه‌ای از اطلاعات در نظر بگیرد و مورد بررسی قرار دهد (لطف‌آبادی، ۱۳۸۰، الف).

به این ترتیب، با افزایش سن نوجوان، تفکر انتزاعی در او رشد می‌کند. محیط اجتماعی، یکی از عوامل مؤثر در بروز و رشد تفکر است و اگر محرک‌های شناختی لازم در اختیار باشد، تمام افراد عادی می‌توانند به سطح عملیات انتزاعی برسند.

بیش از ۸۰ سال قبل جان دیویی اظهار داشت که یگانه راه مؤثر برای پایدار کردن آموزش و یادگیری، تأکید بر شرایطی است که تفکر را ارتقا می‌دهد (ماردینو، ۱۳۸۰، ص ۳۷). از نظر او و بسیاری از دانشمندان تعلیم و تربیت، یکی از موارد ضروری در سیستم آموزش و پرورش که در بسیاری از مواقع مورد غفلت هم واقع شده است، پرورش توانایی تفکر در دانش‌آموزان است. تفکر در انسان ابعاد مختلفی دارد که تفکر خلاق و تفکر انتقادی دو بعد بسیار مهم آن هستند و در این جا به دو تعریف اولیه از آنها اشاره می‌کنیم.

تفکر خلاق را می‌توان توانایی برای تشکیل ترکیب جدیدی از اندیشه، برای برآوردن نیاز، تصور کرد. پرکینز یک ویژگی مهم تفکر خلاق را، داشتن نتایج خلاق می‌داند. تفکر انتقادی، تفکری عقلانی و تأملی است که بر تصمیم‌گیری برای هر آنچه باید باور داشت یا انجام داد متمرکز است. تفکر انتقادی با این تعریف، تمایلات و توانایی‌ها را دربرمی‌گیرد (همان).

با توجه به این که تفکر انتقادی، به نوعی چون و چرا کردن در مورد باورها و اعمال انسان و یا محیط اوست، می‌توان بین تفکر خلاق و تفکر انتقادی، نوعی رابطه‌ی متقابل فرض کرد. به این معنا که وقتی فرد بدون چون و چرا، مفهوم یا عملی را نمی‌پذیرد و برای او سؤال ایجاد می‌شود، بسیار راحت‌تر و بهتر می‌تواند مسیرهای جدید و خلاق را جست‌وجو کند و نیز کسی که تفکر خلاق دارد می‌تواند به راحتی به چون و چرا در مسائل مختلف پردازد و به عبارت دیگر تفکر انتقادی داشته باشد.

جان دیویی در کتاب چگونه فکر کنیم، ماهیت و ذات تفکر انتقادی را، قضاوت معلّق یا تردید سالم، تعریف می‌کند (می‌یرز،^۱ ۱۳۸۰، ص ۱۵). با توجه به این موضوع، در تفکر انتقادی، لازم است فرد چیزی را بدون استدلال نپذیرد. یک متفکر نقاد، منطقی و منصف است و سعی می‌کند شفاف، درست و دقیق باشد. در تفکر انتقادی مهم آن است که فرد، پیش‌داوری‌ها و تعصب‌های خود را کنار بگذارد و بتواند کیفیت تفکر خود را بهبود بخشد. می‌توان گفت که در تفکر انتقادی، فرد سعی دارد ساخت‌های فکری خود را اصلاح و یا تعویض کند. هر چند فرآیند اصلاح ساختارهای فکری قدیمی و ایجاد ساختارهای جدید می‌تواند موجب ناراحتی شود، در تفکر انتقادی مهم این جاست که فکر آدمی دچار نوعی عدم تعادل شود، تا بتواند فرآیند خود را ارزیابی کند. فرد، قادر به تفکر انتقادی نخواهد بود، مگر این که بتواند تصویر و برداشت خود از واقعیت را، دست‌کم به طور موقت، کنار بگذارد و به واقعیت‌های جای‌گزین دیگر بیندیشد و از تجربه‌های آنی خود به گونه‌ای صرف‌نظر کند تا توانایی‌های فکری‌اش گسترش یابد (می‌یرز، ۱۳۸۰).

سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که تفکر انتقادی چگونه می‌تواند در انتخاب هویت و شیوه‌ی زندگی یک انسان (که شامل باورها، اعتقادات، اهداف و... است)، مؤثر باشد؟

همان‌گونه که اشاره شد، کرتینز پیمودن مسیر اکتشاف در فرآیند هویت‌یابی را نیازمند داشتن مهارت‌های حل مسئله می‌داند که این مهارت‌ها از تفکر انتقادی سرچشمه می‌گیرند. از نظر کرتینز، عناصر مهم مهارت‌های حل مسئله می‌تواند شامل ارزیابی انتقادی، بحث انتقادی گروهی و هویت انتقادی باشد.

هویت انتقادی (در زمینه‌ی فردی و اجتماعی)، توسط حل انتقادی مسئله و بحث انتقادی، بازسازی و تجدیدنظر می‌شود. کرتینز معتقد است که هر فرد سالمی، تا فرارسیدن اواخر نوجوانی، می‌تواند هویت انتقادی را در خود ایجاد کند، اما نیازمند داشتن مهارت‌های انتقادی لازم است. کرتینز، مسئولیت پرورش این مهارت‌ها را در نوجوانان، بر عهده‌ی ساختارها و سازمان‌های اجتماعی، مانند خانواده، مدرسه، دین و... می‌داند (شوارتز، ۲۰۰۱).

اخیراً رابطه‌ی بین الگوی کرتینز و وضعیت‌های هویت مارسیا مورد بررسی قرار گرفته است. برمن^۱ و دیگران دریافته‌اند، افرادی که در وضعیت‌های زودرس (کلیشه‌ای) و دست‌یافته (موفق) به سر می‌برند، مهارت‌های حل مسئله‌ی انتقادی ضعیفی داشتند، در حالی که افراد با وضعیت هویت تعلیق‌یافته (دیررس) و سردرگم (مغشوش) در استفاده از این مهارت‌ها تبخّر داشتند. شاید دلیل چنین یافته‌هایی آن است که این دوگروه در حالت تجربه‌ی میزانی از اکتشاف هستند، هر چند اکتشاف درگروه مغشوش (سردرگم) غیرمنظم و بی‌هدف است (همان). البته با توجه به این که بیشتر افرادی که هویت دست‌یافته دارند، دوران اکتشاف را پشت سر گذاشته و حتی در مواردی که با ابهام مواجه می‌شوند، می‌توانند با بازگشت به این دوران و کسب آگاهی، دوباره به مرحله‌ی اطمینان بازگردند، این یافته‌ی برمن، در مورد گروه با هویت دست‌یافته مورد تردید قرار می‌گیرد. هم‌چنین بیشتر افرادی که در وضعیت مغشوش قرار دارند، از مرحله‌ی اکتشاف و جست‌وجو گریزان‌اند، چه رسد به این که از مهارت‌های انتقادی، ولو به طور غیرمنظم، بهره‌گیرند. به این ترتیب، به نظر می‌رسد در بررسی نتایج این یافته‌ها باید دقت بیشتری صرف شود (جوآزاده، ۱۳۸۳).

برمن و دیگران، هم‌چنین نشان دادند که پرورش مهارت‌های انتقادی از راه بحث گروهی می‌تواند موجب افزایش تعهد در وضعیت هویت موجود شود (همان). این یافته‌ها، نظر کروگر را تأیید می‌کند، که فاصله گرفتن فرد از تعهدهای موجود را گام اول

برای کشف مجموعه‌ی جدیدی از متغیرها و انتخاب‌های موجود^۱ برای هویت می‌داند (کروگر، ۱۹۹۶، b)

انسان، نه تنها در تصمیم‌گیری برای جنبه‌های عملی زندگی، بلکه پیش از آن، در گزینش شیوه‌ی زندگی خود و گزینش باورها و نگرش‌هایی که می‌تواند زیربنای شکل‌گیری این شیوه‌ی زندگی قرار گیرد نیز، می‌تواند از تفکر انتقادی استفاده کند و همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، کرتینز از جمله نظریه‌پردازانی است که دو عامل مسئولیت‌پذیری و تفکر انتقادی را عوامل مهم مؤثر در شکل‌گیری هویت می‌داند. همان‌طور که در قسمت‌های قبل به آن اشاره شد، یکی از مسائلی که انسان‌ها غالباً در سن نوجوانی با آن درگیر می‌شوند، پیدا کردن معنایی برای زندگی است؛ و این که «من چه کسی هستم؟»، «برای چه آمده‌ام؟» و «به کجا می‌روم؟». مرحله‌ی هویت‌یابی با رشد شناختی و رشد تفکر انتزاعی در نوجوان، همراه است. تفکر انتقادی هم که نوعی تفکر انتزاعی است، در این سن شکوفا می‌شود. نوجوان از دوران کودکی با حجم وسیعی از اطلاعات و آگاهی‌هایی که از محیط دریافت می‌کند، مواجه است و اکنون در این دوره باید انتخاب کند که کدام یک از این ورودی‌ها را بپذیرد و درونی کند و هم‌چنین ممکن است سؤال‌های تازه‌ای برایش به وجود آید که نیازمند کسب آگاهی‌های جدید برای پاسخ‌گویی به آنها باشد.

بخش عمده‌ای از این مسائل، و سؤال‌هایی که برای نوجوانان به وجود می‌آید، به‌خصوص در جوامع دینی، به مسائل و باورهای مرتبط با دین برمی‌گردد و با توجه به توضیحاتی که در قسمت‌های قبل داده شد، مفاهیم مطرح شده در دین، نقش اساسی در شکل‌گیری هویت فرد ایفا می‌کند. اکنون می‌خواهیم ببینیم متفکر نقاد چگونه با مفاهیم دینی مواجه می‌شود و شکل‌گیری هویت دینی چه تأثیری از این شیوه‌ی تفکر می‌پذیرد. نلسون و همکاران (۱۹۷۷) به این نتیجه رسیدند که باورهای دینی نوجوانان منعکس‌کننده‌ی سطح رشد شناختی آنان نیز هست. به این معنا که باورهای دینی درونی شده و مستحکم در نوجوانانی دیده می‌شود که از لحاظ رشد شناختی نیز به سطح بالاتری رسیده باشند. این باورها در فاصله‌ی ۱۲ تا ۱۸ سالگی از حالت خشک و لفظی خارج می‌شوند و جنبه‌ی انتزاعی به خود می‌گیرند. رشد و تغییر نگرش‌های دینی در نوجوانی شدت می‌گیرد و حتی کودکانی که در تمام سال‌های پیش از نوجوانی، تحت

1 . identity alternatives

آموزش و تلقین‌های شدید دینی بوده‌اند هم، ممکن است در این سن باورهای خود و اطرافیان را زیرسؤال ببرند؛ زیرا تفکر نوجوان به سطح بالاتری از رشد می‌رسد و روحیه‌ی نقادی و بازنگری امور در او قوت می‌گیرد. به خصوص در اواخر نوجوانی و اوایل جوانی کوشش فرد برای اطمینان یافتن از هویت دینی خود شدت می‌یابد و او در پی آن است تا پاسخ روشنی برای هر یک از عقاید دینی‌اش پیدا کند (لطف‌آبادی، ۱۳۸۰، ب).

تفکر انتقادی و بهره‌گیری از آن در امور مختلف زندگی، از جمله در پذیرفتن یا نپذیرفتن باورها و اعتقادات مختلف، در همه‌ی نوجوانان و جوانان به یک میزان رشد نمی‌کند. با تأملی در شیوه‌ی آموزش در پایه‌های مختلف تحصیلی، متوجه این واقعیت می‌شویم که آموزش مناسب و صحیح برای شیوه‌ی تفکر درست و به‌خصوص تفکر انتقادی به دانش‌آموزان، وجود ندارد. به همین دلیل، نوجوانان از بعضی مسائل که نیاز به تعمق و تأمل بیشتری دارند، از جمله مفاهیم و باورهای دینی، بسیار سطحی عبور می‌کنند. این موضوع باعث می‌شود که هویت دینی جوانان ثبات و استحکام لازم را نداشته باشد. که چنین امری ضرورت پرورش قدرت تفکر در دانش‌آموزان را گوشزد می‌کند.

کاربرد مباحث مطرح شده در مشاوره و روان‌درمانی

با توجه به تعریف‌های مختلفی که در قسمت‌های قبل، از هویت و به‌خصوص هویت دینی مطرح شد، می‌توان دریافت که یکی از عوامل مهم در هدفمندی زندگی و روشن بودن مسیر حرکت فرد در جریان زندگی، مشخص بودن هویت اوست. انسانی که به سؤالات اساسی خود در دوران نوجوانی توجه کرده و پاسخ آنها را یافته است، هویتی شکل‌گرفته دارد و با توجه به این هویت مسیرهای مختلف زندگی خود را تعیین می‌کند. به همین دلیل، در تنگناهای مختلف و مشکلاتی که عبور از این تنگناها برایش ایجاد می‌کند، می‌تواند راه‌حل‌های مناسب و خوبی بیابد. در مقابل، انسانی که هنوز هویت مشخصی پیدا نکرده است، در خیلی از گذرگاه‌های مهم زندگی دچار تشویش و نگرانی می‌شود و نمی‌تواند تصمیم مناسبی بگیرد. چنین افرادی، وقتی که در مواجهه با مشکلات مختلف و یا در تصمیم‌گیری‌های اساسی زندگی، به تشویش و سردرگمی خود پی می‌برند، برای رهایی از این حالت، نزد مشاور یا روان‌شناس می‌روند تا از او کمک

بخواهند. حال اگر مشاور یا روان‌شناس به مسائل و مفاهیم مربوط به هویت آگاهی داشته باشد، بسیار سریع‌تر و آسان‌تر می‌تواند تشخیص دهد که آیا علت مراجعه‌ی فرد، سردرگمی و نداشتن هویتی مشخص است، یا مراجع هویت خود را تا حدی به دست آورده است و نیاز به راهنمایی بیشتر و تکمیل مسیر خود دارد و یا این‌که شخص مراجعه کننده هویت شکل‌گرفته‌ای دارد و آنچه از عهده‌ی مشاوره برمی‌آید، صرفاً کمک به تصمیم‌گیری مناسب اوست.

ارزیابی صحیح مشاور از وضعیت هویت و به‌خصوص هویت دینی مراجع، برای کمک به او در رشد هویت دینی یا معنوی و برطرف کردن بحران‌های روحی و روانی، بسیار مفید و کارساز است. مفاهیم موجود در دین می‌تواند در گذار از پدیده‌های زندگی و سازگاری با آنها، کمک شایانی به فرد بنماید؛ برای مثال، یک مشاور می‌تواند در موضوع‌های مرتبط با مرگ، با کسی که وضعیت هویت دینی دست‌یافته دارد، با زبان و استعاره‌های دینی وارد بحث شود، در حالی که، در همین موضوع، مشاور باید رویکرد متفاوتی را در قبال کسی که وضعیت مغشوش و آشفته‌ای در هویت دینی دارد، انتخاب کند. در موضوع‌های اخلاقی نیز بهتر است مشاور با توجه به وضعیت هویت دینی فرد، از آموزه‌های دینی استفاده کند (گریفیث، گریگز، ۲۰۰۱). مراجعانی که در مرحله‌ی اغتشاش هویت دینی به‌سرمی‌برند یا هویت دینی کلیشه‌ای (زودرس) دارند، ممکن است در برابر بحث‌هایی که به ایمان و مباحث دینی می‌پردازد و برای آنان سؤال‌برانگیز است، حالت دفاعی به خود بگیرند. ممکن است که آن‌ها به تأثیر باورهای دینی بر رفتار، اخلاق یا اهداف زندگی، اصلاً علاقه‌ای نداشته باشند. البته طرح پرسش‌های غیرتهدیدکننده و یا غیرمستقیم درباره‌ی معنا و فلسفه‌ی زندگی، برای چنین افرادی می‌تواند در رسیدن آنها به مرحله‌ی اکتشاف و جست‌وجو کمک کند. به‌خصوص مراجعانی که وضعیت هویت دینی زودرس یا کلیشه‌ای دارند، با طرح این پرسش‌ها به میزان ایمان درونی‌شده‌ی خود، پی می‌برند (همان). چنین افرادی (کسانی که هویت کلیشه‌ای دارند)، از مهارت‌های تفکر انتقادی (طبق آنچه در قسمت‌های قبل اشاره کردیم)، تا حد زیادی بی‌بهره‌اند. مشاور می‌تواند از شیوه‌های آموزش تفکر انتقادی، به صورت غیرمستقیم و به‌گونه‌ای که مقاومت‌برانگیز نباشد، برای حرکت این افراد به سمت دست‌یابی به هویت استفاده کند. بررسی چگونگی کمک به مراجع در رشد تفکر

انتقادی و بهره‌گیری از آن برای رسیدن به هویت دست‌یافته، به خصوص هویت دینی دست‌یافته، نیاز به پژوهش‌های مفصل و برنامه‌ریزی‌های منظمی دارد.

مراجعاتی که در مرحله‌ی اکتشاف و جست‌وجو برای رسیدن به هویت دینی هستند، به بحث‌هایی در موضوع‌های دینی و معنوی علاقه‌مندند و حتی برای کسب اطلاعات بیشتر در این راستا به کمک و برنامه‌ریزی مشاور نیاز دارند. کسانی که به هویت دینی دست‌یافته‌اند نیز از صحبت درباره‌ی مسائل دینی و معنوی لذت می‌برند و تلاش می‌کنند بین ایمان و زندگی خود ارتباط و وحدت برقرار کنند (همان).

مطالبی که عنوان شد مستلزم آن است که خود مشاور از مهارت‌های تفکری انتقادی برخوردار باشد و بتواند به درستی میزان بهره‌مندی افراد از این نوع تفکر را در زندگی عملی تشخیص و در صورت امکان آن را افزایش دهد. هم‌چنین پرداختن به هویت دینی، مستلزم آن است که مشاور، خود، هویت دینی با ثبات و دست‌یافته‌ای داشته باشد، تا بتواند در این جهت گام بردارد. بر این اساس گزینش و آموزش مشاوران، به خصوص در حوزه‌های مربوط به نوجوانان و جوانان و نیز در بحث هویت‌یابی، نیازمند ملاک‌های خاصی است.

نتیجه

در راستای مطالب مطرح شده و به‌خصوص در زمینه‌ی هویت نوجوانان و جوانان پژوهش‌هایی انجام شده است. برخی از این تحقیقات نشان می‌دهد جوانانی که قادر به تفکر در ابعاد پیچیده هستند، بهتر از دیگران می‌توانند مسائل مربوط به هویت را حل کنند و دچار بحران هویت نشوند (برجعی، ۱۳۸۰؛ مارک استروم، آدامز و فولتن به نقل از رحیمی نژاد، ۱۳۷۹؛ هانسبرگر، پرات و پنسر، ۲۰۰۲).

هم‌چنین مطالعه‌ی کیفی انجام شده توسط نویسنده نشان می‌دهد افرادی که از مهارت تفکر انتقادی برخوردار بوده‌اند به هویت دینی تثبیت‌شده‌تری دست‌یافته‌اند. در این پژوهش نشان داده شده است که عملکرد مسلمانان (به‌خصوص افرادی که برای نوجوانان مرجع قدرت محسوب می‌شوند) و عوامل اجتماعی دیگر، مانند رسانه‌ها (فیلم، ماهواره، اینترنت و...) در چگونگی شکل‌گیری هویت دینی نوجوانان تأثیر

بسزایی دارد (جوادزاده، ۱۳۸۳).

با توجه به نتایج این پژوهش‌ها و نیز تأیید سایر مطالعات مبنی بر تأثیر شکل‌یافتگی هویت در سلامت روان نسل جوان و تأثیر عوامل اجتماعی مختلف در ایجاد بحران هویت، به نظر می‌رسد که لازم است این موضوع در سیستم آموزشی و پرورشی و نیز در امر مشاوره و روان‌درمانی مورد توجه قرار گیرد.

با توجه به مباحث مطرح شده در این مقاله، این سؤالات به ذهن می‌آید که آیا با پرورش تفکر انتقادی می‌توان تأثیر عوامل اجتماعی مؤثر بر شکل‌گیری هویت را کنترل کرد، به طوری که نوجوان بتواند در مواجهه با نظریات و داده‌های مختلف، آن‌ها را ارزیابی کند و به انتخاب صحیح دست بزند؟ همچنین از چه راه‌هایی می‌توان مفاهیم دینی را در اختیار نوجوان قرار داد، به طوری که بتواند آنها را مورد ارزیابی قرار دهد و انتخاب کند؟

به نظر می‌رسد تفکر انتقادی ابزار مناسبی است برای بالا بردن قدرت تمییز و تشخیص نوجوان، ولی سودمندی این ابزار با ارائه‌ی آگاهی‌های مناسب و صحیح در ابعاد مختلف (به خصوص در بررسی مفاهیم دینی، از جمله بررسی ادیان و نظرات مختلف) مرتبط با شکل‌گیری هویت به نوجوان، تکمیل می‌شود. به این ترتیب، نه تنها مشاوران، بلکه سیستم آموزش و پرورش نیز باید به این امر مهم توجه داشته باشند. نکاتی که در این جا مطرح می‌شود چگونگی طراحی سیستمی منظم و مناسب برای رشد مهارت تفکر انتقادی و نیز ارائه‌ی آگاهی‌های مناسب به خصوص در زمینه‌ی مفاهیم دینی است.

فهرست منابع و مآخذ

- آقاجانی حسین آبادی، محمد حسن، (۱۳۸۱). هنجاریابی مقدماتی پرسشنامه‌ی سبک هویت برای دانشجویان دانشگاه تهران، رساله‌ی دکتری. دانشگاه تربیت معلم.
- اکبرزاده، نسرين، (۱۳۷۶). گذراز نوجوانی به پیری. چ اول، انتشارات دانشگاه الزهرا(س).
- برجعلی، احمد، (۱۳۸۰). تحول شخصیت در نوجوانی. تهران، انتشارات وراي دانش.
- جوادزاده، افسانه، (۱۳۸۳). بررسی تفکر انتقادی و هویت دینی و رابطه‌ی این دو در دانشجویان ۲۰ - ۲۲ ساله‌ی دانشگاه‌های تهران، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهرا(س).
- دوران، بهزاد، (۱۳۸۳). «گفتمان‌های هویت در ایران با تأکید بر هویت‌های ملی و دینی»، آموزش و پرورش و گفتمان‌های نوین، پژوهشکده‌ی تعلیم و تربیت.
- دوران، بهزاد و منوچهر محسنی، (۱۳۸۲). «هویت اجتماعی رویکردها و نظریه‌ها»، مجله‌ی علوم تربیتی و روان‌شناسی (ویژه‌نامه‌ی هویت)، ج ۴، ش ۱ (بهار و تابستان).
- رحیمی‌نژاد، عباس، (۱۳۷۹). بررسی تحولی هویت و رابطه‌ی آن با حرمت خود و حالت اضطراب در دانشجویان کارشناسی، رساله‌ی دکتری روان‌شناسی. دانشگاه تربیت مدرس.
- فیرحی، داوود، (۱۳۸۳). مبانی نظری هویت و بحران هویت. نقشینه پیمان.
- قسامی، محبوبه، (۱۳۸۳). بررسی رابطه‌ی نحوه‌ی عملکرد خانواده با سبک‌های هویت دختران دانشجوی دانشگاه الزهرا(س)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه الزهرا(س).
- لطف آبادی، حسین، (۱۳۸۰، الف). رشد و تغییرات تفکر. سازمان ملی جوانان.
- لطف آبادی، حسین، (۱۳۸۰، ب). روان‌شناسی رشد کاربردی. سازمان ملی جوانان.
- مارذینو، رابرت جی و دیگران، (۱۳۸۰). ابعاد تفکر در برنامه‌ریزی درسی و تدریس، ترجمه‌ی اختر قدسی. انتشارات یسطرون.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۴). انسان کامل. انتشارات صدرا.
- می‌رز، چت (۱۳۸۰). آموزش تفکر انتقادی. ترجمه‌ی خدایار ابیلی. سمت، چ دوم.
- نوجه فلاح، رستم، (۱۳۸۳). مبانی نظری هویت و بحران هویت. مرکز مطالعات جوانان و مناسبات نسلی، نقشینه پیمان.

- Emmons, Robert A. (1999). *The Psychology of Ultimate Concerns: Motivations and Spirituality in Personality*, Guilford.
- Erikson, Erik (1963). *childhood and society*, (2nd ed.), Newyork Norton.
- Griffith, Brian A.; Griggs, Julie C. (2001). "Religious Identity status as a Modle to Understant, Assess and Interact with Client Spirituality", *counseling and Valuse*, Oct. vol. 46, Issue 1, p14, 12p.
- Hunsberger, B.; pratt, M., pancer, S.M. (2002). "Adolescent Identity formation: Religious Exploration and commitment", *Journal of Youth Ministry*, fall.
- Kroger, James (1996a). *Identity in Adolescence: the Balance between Self and Other*, london: Routhedge.
- Kroger, James (1996b). "Identity Regression and Development", *Jouranal of Adolescence*, 19: pp.203-222.
- Kroger, James (2000). *Identity Development: Adolescence through Adulthood*, Sage Publication
- Marcia, James (1993). *Ego Identity: A Handbook for psychological Research*, springer. Verlag, New York Inc.
- Schwartz, seth J. (2001). "The evolution of Eriksonian and Neo Eriksonian identity Theory and research: A Review and Integration", *Identity: An International Journal of Theory and Research*, I (1), pp.7-58.
- Sperinthal, N.A; sperinthal, R.G. and Oja, S.N. (1994). *Educational Psychology: Development Approach*, Third ed.
- Vermeen, Paul; Van Derven, Johannes (2001). "Religious Identity Formation: An Educational Approach", *International Journal of Education and Religion*. 11, pp.107-125.